

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ر. رنجبر
فرستنده: علی مشرف
۲۱ نومبر ۲۰۱۹

مارکسیسم – لنینیسم و بررسی اولیه از سوسیالیسم قرن بیست و یکم در امریکای جنوبی، به مناسبت کودتا علیه اوا مورالس



«تئوری مارکسیسم – لنینیسم تئوری علمی است که در اواسط قرن نوزدهم تا اوائل قرن بیستم در طوفان‌های مبارزه طبقاتی عظیم بین بورژوازی بین‌المللی و پرولتاریای بین‌المللی متولد شد. مارکس و انگلس در کنار کشف تکامل ماتریالیستی تاریخ و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک، با بررسی شیوه تولید سرمایه‌داری به کشف تئوری ارزش اضافه نائل شدند و سوسیالیسم را از تخیل به علم تبدیل کردند. در اثر این کشف تضاد آشتی‌ناپذیر بین طبقه سرمایه‌دار با طبقه کارگر به یک باره و به طور تمام کمال آشکار گردید» (تمام نقل‌های قول قولاز سندی است که نگارنده پس از عقبگرد سوسیالیسم در سال ۱۹۹۰ به نگارش در آورد).

بعدها لنین شاگرد راستین مارکس و انگلس با تدوین تئوری «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله رشد سرمایه‌داری» و تغییر عینی مرکز ثقل انقلاب از کشورهای متروپل به کشورهای جنوب و شرق، شعار «پرولتاریای جهان و خلق‌های کشورهای تحت ستم متحد شوید» را به شعار مرکزی جنبش کارگری تبدیل نمود.

مدتی بعد مائو تسه دون در چین، هوشی مین در ویتنام و کاسترو در کوبا، که هر سه رهبران ملی بودند، نه تنها به صف پرولتاریا پیوستند، بلکه مارکسیسم-لنینیسم را به شرایط کشورشان انطباق داده و آن را تکامل بخشیدند. مائو تسه دون در اکتوبر ۱۹۴۹ در پاسخ به این سؤالی که انقلاب چین چگونه پیروز شد، می گوید: «سه اسلحه: حزب، ارتش خلق و جبهه واحد به رهبری حزب طبقه کارگر باعث پیروزی انقلاب رهایی بخش ملی شد» (نقل به معنی). بنابراین، نتیجه‌گیری که هنوز عکس آن در عمل ثابت نشده، این است که اولاً تضاد سرمایه‌داری با سوسیالیسم آشتی‌ناپذیر است. ثانیاً، انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی به بخشی از انقلاب سوسیالیستی جهانی و گذار به سوسیالیسم تبدیل شده است. ثالثاً، بدون حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه واحد تحت رهبری این حزب امکان پیروزی حتی برای حفظ استقلال ملی امکان‌پذیر نیست چه برسد به برقراری عدالت اقتصادی-سیاسی-اجتماعی و سمت‌گیری سوسیالیستی. لنین همچنین روشن کرد که پرولتاریا و خلق‌های تحت ستم جهان نمی‌توانند در میدان بورژوازی با بورژوازی رقابت کنند و بر آن فائق آیند. دموکراسی بورژوازی و پارلماناریسم میدان بازی اوست که اگر نتواند با پول قدرت را بخرد با قوه قهریه یعنی کودتا و حمله نظامی آن را می‌گیرد.

باید توجه کرد که طبقه سرمایه‌دار در جوامع تحت ستم به سه گرایش تقسیم می‌شود. گرایش کمپرادوری، (اکثریت طرفداران سلطنت و حتی بخش مهمی از دولت دکتر مصدق)، گرایش میانه رو ملی‌گرا (دکتر مصدق و یاران نزدیکش) و گرایشی که عدالت‌خواه است و سمت‌گیری سوسیالیستی دارد (دکتر فاطمی). انطباق تاریخی و همه جانبه این تئوری به شرایط ایران و دیگر کشورها کار دشواری نیست. ولی وظیفه این مقاله نیست.

اما در کشورهای امریکای لاتین چه گذشت؟ ناگفته روشن است که امریکای لاتین به عنوان حیاط خلوت امپریالیسم امریکا نه تنها مورد تاخت و تاز و چپاول یانکی‌ها قرار گرفت، بلکه به آزمایشگاه عملی سازی سیاست‌های نئولیبرالی تبدیل گردید. اکثریت خلق‌های این ممالک زیر این سلطه‌گری و استثمار به ستوه آمدند. خیزش‌های این ممالک عمدتاً در زمانی اوج گرفت که نه تنها جنبش کارگری جهانی در حال عقب نشینی بود، بلکه بحران ایدئولوژیک و گرد و غبار بر خاسته از آن نه تنها روی احزاب کارگری تأثیر مخرب داشت، حتی در میان طبقات میانی و شیفتگان عدالت اجتماعی (در سراسر جهان) نیز اغتشاش فکری به وجود آورد و دستاوردهای جنبش کارگری محبوبیت خود را در میان دموکرات‌های انقلابی و عدالت‌خواه از دست داد. انواع تئوری‌ها و ادعاها عمدتاً در قالب تسلیم‌طلبی و همچنین، رشد سوسیال دموکراسی بسیار مبتذل‌تر از اروپای قرن بیستم در کشورهای تحت سلطه رشد کرد. در امریکای لاتین رهبران توده‌گرا و پوپولیست چپ به ویژه با گرایش «سوسیالیسم دموکراتیک»، ولی انقلابی رشد کرد که چاوزیسم در رأس آنها قرار گرفت و تمام کشورهای امریکای لاتین را تحت تأثیر قرار داد. رهبرانی مانند چاوز و مادورو، لولا، اورتگا، مورالس و حتی کوره‌آ از آن نمونه هستند. تجربه چندین سال گذشته نشان داده اگرچه این جنبش‌ها به معنای قطعی شکست نخورده‌اند و سنن ارزشمندی را در تاریخ معاصر امریکای لاتین ثبت کردند ولی پیروزی بزرگی نیز به دست نیاورده‌اند. البته، به نسبتی که این نیروها به شناخت‌های مارکسیستی نزدیک‌تر شدند به همان نسبت دستاوردهای بیشتری داشته‌اند. مثلاً در کشورهایی که احزاب منسجم کمونیستی وجود دارند، وضعیت بهتر است یا رهبران عدالت‌خواهی که در بازوی نظامی قدرت بیشتری دارند، موفق تر بوده‌اند. به هر حال تمام تجربه چند سال گذشته از جمله تجربه بولیوی باز هم بیشتر از گذشته ثابت می‌کند که مبارزه با سرمایه‌داری بدون حزب واحد قدرتمند، بدون بازوی نظامی و بدون یک جبهه واحد تحت رهبری حزب امکان‌پذیر نیست. باید در مقابل ضدانقلاب مسلح با نیروی مسلح ایستاد. باید از میدان بازی بورژوازی خارج شد.

۲۴ آبان [عقرب] ۱۳۹۸